

رفیق علیرضا شکوهی

(دبیر اول کمیته مرکزی)



یازدهم دی ماه 1363، علی رضا شکوهی تیرباران شد. با به خاک افتادن او جنبش کمونیستی ایران یکی از برجسته ترین رزمندگان خود و سازمان ما نخستین دبیر اول کمیته مرکزی و عضو دفتر سیاسی خود را از دست داد. زندگی نسبتاً کوتاه و مرگ بسیار شجاعانه او، سرود شورانگیز مردی است که هنر زیستن و مردن را می دانست و یاد می داد.

علی رضا شکوهی در سال 1329 در خانواده ای زحمت کش در الیگودرز لرستان متولد شد. در بروجرد دیپلم گرفت و در رشته شیمی دانشگاه صنعتی تهران تحصیلاتش را ادامه داد. از سال 1348 فعالانه به مبارزه انقلابی روی آورد و در سال 49 به کمک چند رفیق دیگر گروه " ستاره سرخ " را تشکیل داد. در سال 50 به دست دشمن اسیر شد و بعد از یک مقاومت حماسی در بازجویی ها و دفاعی شجاعانه از آرمان های انقلاب در دادگاه نظامی به مرگ محکوم شد. اما بعد از یک ماه انتظار مرگ در دخمه های انفرادی زندان قصر، حکم اعدام، با یک درجه تخفیف، به زندان ابد تبدیل شد. در سال 51 به عنوان زندانی ناآرام به زندان برازجان تبعید شد، و سپس به زندان عادل آباد شیراز انتقال یافت و تا دیماه 57 در همان جا زندانی بود. جزو آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که در اوج انقلاب از اسارت رستند. با تمام وجود در قیام بهمن شرکت کرد. و پس از قیام، همراه عده ای از رفقای هم فکر و هم زنجیران پیشین اش در اسارت گاه های پهلوی تمام نیرویش را در پایه گذاری " راه کارگر " به کار گرفت و تا

لحظة اسارت مجددش به دست دشمن، بی وقفه و با تمام هستی خود برای تحکیم و گسترش سازمان ما و پالایش آن از آلودگی های غیر کمونیستی، مبارزه کرد. در هفتم تیر ماه 62، مخفی گاهش از طرف دشمن شناسائی شد و علاوه بر تلاش قهرمانانه اش برای فرار از چنگ مزدوران رژیم فقهی، زنده به دست دشمن افتاد. شش ماه شکنجه شد و یکی از فراموش نشدنی ترین مقاومت های چند سال اخیر زندان های ولایت فقیه را از خود نشان داد و با گام هائی استوار و غرور انگیز راه خود را به طرف جوخه تیرباران هموار کرد.

همه آنها که رفیق علی را می شناختند (و در سازمان ما غالباً او را با نام رفیق همایون می شناختند)، خوب می دانند که او نمونه بارزی از آن کادرهای انقلابی بود که به قول مائوتسه دون، خیلی بیش از یک هنر دارند. او به همین دلیل در سراسر زندگی سیاسی اش در میان همگان ممتاز بود؛ چه در زندان های ستم شاهی و چه در کشتارگاه های ولایت فقیه، یکی از بهترین بازجوئی ها را پس داد و یکی از درخشان ترین مقاومت ها را از خود نشان داد. قاطع ترین و پیگیر ترین منتقد ضعف ها و انحرافات بود، بی آن که کوچک ترین نقطه قوت را در کنارشان نادیده بگیرد. از این رو گرچه مره انتقادش را همه چشیده بودند، اما جزو نادر کسانی بود که حتا دشمنان و مخالفانش می دانستند که دوستی و دشمنی شخصی هرگز نمی تواند او را به این سو و آن سو بکشاند. یکی از کسانی بود که هرگز " عقل منفصل " نداشت؛ می اندیشید، اندیشیدن را حق خود می دانست و تحت هیچ شرایطی خود را از مستقل اندیشیدن، معاف نمی داشت؛ اما در عین حال با تشنگی تمام از اندیشه حتا ساده ترین کسان می آموخت. سازمانگر موفقی بود، زیرا به کار جمعی پای بند بود، ابتکار و خلاقیت رفقاییش را بیدار می کرد و استعداد هیچ کس را نادیده نمی گرفت. اما در کنار همه این توانائی ها، بزرگ ترین هنر او این بود که در زندگی و مبارزه اش به تماشاگر و تحسین کننده نیاز نداشت. از این رو در انجام تعهداتش، هیچ نوع حساب گری شخصی نداشت؛ هرگز منتظر نماند که کسی شروع کند تا او دنبالش را بگیرد و هرگز به خاطر این که دیگران عقب کشیده اند، پا پس نگذاشت. همین خصلت بود که از علی مردی می ساخت برای دوره های بحران، مردی که با سخت ترین شرایط، گوهر مقاومتش با وضوح بیشتری به نمایش در می آمد. و با اراده ای پولادین، در سخت ترین شرایط همچون قلعه تسخیر ناپذیری می ماند، همچون تکیه گاهی قابل اعتماد برای رفقای هم سنگرش و همچون مانعی دست نیافتنی و زبون کننده برای دشمن. همه

آنها که در کنار او جنگیده اند و لحظه های سختی را از سر گذرانده اند، همیشه آن لحظه ها را با یادى از درخشش گوهر او به خاطر مى آورند. على در آخرين نبرد خود نیز تکیه گاهی برای همزمانش بوده است و زبون کننده دشمنانش. بنا به گزارشی از زندان اوین، فریادهای پهلوانانه علی در دفاع از آرمان طبقه کارگر و در دفاع از مردم، چنان طنین پرشکوهی در دادگاه در بسته بیست دقیقه ای کشتارگاه اوین داشته و چنان برای حاکم شرع اسلامی ترسناک، تحقیر کننده و غیر منتظره بوده که حتا ساعت ها پس از آن نمی توانسته لرزش اندامش را کنترل کند. بنا به همان گزارش، آوازه آخرین دفاع علی وقتی در زندان اوین به گوش کسانی رسیده است که زانوانشان در برابر مرگ نمی لرزد، آرزو کرده اند که کاش در کنار علی تیرباران شوند.

با شهادت رفیق همایون، سازمان ما بلشویک وفاداری را از دست داد که جایش را به سختی می توان پر کرد. دشمن زبون حتا آخرین نوشته او را خطاب به خانواده اش پاره کرده و جز چند سطر آخر چیزی به آنها نداده است و قبر او هنوز هم ناشناخته است. اما نام او بر لبان ماست و جای او در دل های ما. و این " صدای سخن عشق " هرگز خاموش نخواهد شد.

" ما بسیاریم "

وصیت نامه رفیق:

بریدگی
هنگامی که وسایلم را تحویل می گیرید، ساعت سیکو من که خودتان برایم خریده اید را بگیرید و به یاد من نگه دارید. علی کوچکه فرزند خواهرم ... را از جانب من گرم بیوسید و تربیت او
را خوب مواظب باشید تا آینده ای زیبا داشته باشد. همه بچه های آبجی کبرا و آبجی اکرم، آبجی فاطمی و داداش عزیز را از جانب من بیوسید و سلام برسانید. به خاله ام و بچه هایم سلام گرم برسانید.

610 تومان پول همراه وسایلم هست و حدود 3750 تومان هنگام دستگیری همراهم بود، آن را هم بگیرید و هر طور خواستید خرج کنید.

با سلام های گرم

علی شما

علیرضا شکوهی

62/10/11

با یاد رفیق علیرضا شکوهی (همایون)

آن " نه " روشن خونین

صدها زخم دهان گشوده در یکی تن

به چرک و به خون و ورم یله شده

لهیده و ویران

به آوازی کوتاه،

حنجره خونین را خراشی دوباره می دهد:

" نه "

و از هیبت آن،

جلاد را رعشه به جان می نشیند.

" عجب جانی دارد این مرد! "

نامرد می گوید.

و بیچکی که به زحمت

تا روی پنجره خود را بالا کشیده است،

در بارش تاریک شلاق و تیر

آن " نه " روشن خونین را می شنود.

چنان چون مادری که قلب کودکش را به گنده قصابی دیده باشد

به هنگامی که ساتور،

در ضربه ای برای شقه کردن فرود می آید!

جگر آتش گرفته، سر به چوبه ی پنجره می کوبد

و برگ برگ در شیونی خفه شده می بارد

تلخ ...

حسن حسام